[فرع سوم 2](#_Toc401574130)

[قول مرحوم ایروانی 2](#_Toc401574131)

[بررسی ادله 3](#_Toc401574132)

[بیان قول مرحوم ایروانی 3](#_Toc401574133)

[اشکال 4](#_Toc401574134)

[انشاء حرام 4](#_Toc401574135)

[انشاء مقید 5](#_Toc401574136)

[خروج انشاء از موضوع 5](#_Toc401574137)

[ظاهر کلام 5](#_Toc401574138)

[وجه تفاوت 6](#_Toc401574139)

[تفسیر آیاتی از سوره نور ..7](#_Toc401574140)

بسم الله الرحمن الرحیم

# فرع سوم

فرع سوم درباره موضوعیت غش بود. البته به ترتیب منطقی مناسب بود که این را فرع اول قرار دهیم چون اولین مطلب راجع به این است که غش موضوعیتی دارد یا ندارد ولی به ترتیبی که ما آمدیم سومین فرع بود در این فرع سوم همان‌طور که دیروز عرض شد سؤال این است که:

آیا غش بما هو غش محرم است یا اینکه در حقیقت این غش یک عنوان مشیر به عنوان دیگری است که آن محرم است. به‌عبارت‌دیگر سؤال این است که غش ذاتاً موضوعیت دارد و عنوان موضوعی است یا اینکه عنوان مشیر است و حاکی از عنوان دیگری است که آن محرم است. عرض شد که طبق قواعد و اصول عقلائیه هر عنوانی که در دلیل قرار گیرد و متعلق یا موضوع حکم شود بما هو هو موضوع است چه در واجبات یا محرمات یا مستحبات یا مکروهات. عناوینی که موضوع یا متعلق احکام قرار می­گیرند اصل و ظاهر این است که خود آن‌ها موضوعیت و اصالت دارند نه اینکه عنوان حاکی و مشیر به چیز دیگری هستند مگر اینکه قرینه خاصه­ قرینه لفظیه یا لبی‌های باشد. طبق این اصل باید بگوییم غش حرام است یعنی خدعه و نیرنگ و تقلب حرام است و موضوعیت دارد مگر اینکه قرینه خاصه و دلیلی وجود داشته باشد.

## قول مرحوم ایروانی

مشهور فقها طبق ظاهر و مطابق همین اصل قائل به این هستند که خود غش موضوعیت دارد و محرم است اما در مقابل مشهور مرحوم ایروانی صاحب حاشیه بر مکاسب معتقد شده­اند که غش بما هو هو محرم نیست بلکه آنچه در معامله غشی محرم است یا کذب است یا أکل مال به باطل.

اگر به زبان چیزی را جاری کند و بگوید این جنس معیب نیست و تام است یا این شیر مشروب به ماء نیست دروغ می­گوید و دروغ حرام است و اگر هم این نباشد آنچه اینجا محرم است أکل مال به باطل است. آنچه حرام است این است که چیزی که در حقیقتت مثلاً پنجاه تومان می­ارزید با یک مخفی کاری صد تومان فروخته است. مالی که می­گیرد أکل مال به باطل است. غش بما هو هو حرام نیست بلکه آن عنوانی مشیر به چیز دیگری است که آن چیز حرام است که یا کذب است و یا أکل مال به باطل. اینکه در مقابل چیزی که این ارزش را نداشته است این پول و ثمن را می­گیرد. این فرمایش خیلی عجیب است یعنی بر خلاف ظاهر و قاعده اولیه که غش بما هو هو حرام است ایشان می­فرماید غش حرام نیست و آنچه حرام است أکل مال به باطل است و عنوان غش از موضوعیت افتاد. غش یعنی أکل مال به باطل در بیع و شراع.

سؤال می­کنیم که بر خلاف یک اصل عقلائی و ظاهر جاافتاده که ادله روایات می­گویند غش در بیع و شراع حرام است می­گوید غش یعنی أکل مال در مقابل این مثمن حرام؟ شما چه دلیلی دارید که ظاهر را به هم می­زنید؟

### بررسی ادله

مرحوم ایروانی می­فرمایند دلیل ما تحلیل عقلی است که ما را به این نتیجه می­رساند. باید ببینیم چه چیزی در غشی که در دلیل حرام دانسته شده است وجود دارد که بگوییم موضوع حرمت است. چیزهایی که اینجا متصور است:

1. عملی که در قبل از بیع و شراع انجام می­پذیرد مثلاً آب را به شیر می­زند یا وقتی که کارتن میوه را می­چیند میوه­های پوسیده را زیر می­گذارد و میوه­های درشت و سالم را رو قرار می­دهد.

2. به دنبال این عمل اولیه است آن را در معرض خرید دیگران قرار می­دهد.

3. عقد می­خواند به صورت لفظی یا معاطاتی

4. مرحله چهارم این است که مبادله خارجی محقق می­شود.

ایشان می­فرمایند ببینیم کدام‌یک از این مراحل حرام است. آیا می­توانیم مرحله را اول که آب را با شیر قاطی کند و میوه­ها را این‌طور بچیند بگوییم خود این به تنهایی حرام است؟ نه اصل این **خلط الحلیب بالماء** مانعی ندارد و نمی­توانیم بگوییم حرام است. مرحله دوم که در معرض بیع قرار می­گیرد هم عیبی ندارد. اینکه جلوی مغازه بگذارد و چیز واقعی هم نباشد تا دنبالش کار دیگری نیاید حرمتی در آن نیست. بعد عقد می­خواند و صیغه را جاری می­کند. این صیغه خواندن به تنهایی حرام نیست. پس آنچه از حرمت باقی می­ماند مبادله است یعنی به او می­دهد و در مقابلش پول می­گیرد. حرمت این هم به خاطر این است که أکل مال به باطل است یعنی در مقابل مثمن این ثمن زیادی است و مقداری از آن أکل مال به باطل است. پس آنچه در معامله غشی حرام است پولی است که در مقابل این مثمن که به این اندازه نمی­ارزد دریافت می­کند و این درواقع أکل مال به باطل است؛ یعنی تصرف در مال غیر است. چون درواقع همه پول مال او نیست.

### بیان قول مرحوم ایروانی

**و أما الکلام فی حکم الغش تکلیفاً** **فالذی یظهر لی من الاخبار أن الغش بنفسه و بعنوانه لیس محرم من المحرمات** غش به نفسه و بعنوانه محرم نیست **و إنما یحرم بعنوان أنه کذب و أیضا یحرم بأنه أکل للمال بلا رضا لصاحبه** از باب **أکل مال بلا رضا صاحبه** حرام است**. فکان الغش جزئیا من جزئیات التصرف فی الملک الغیر بلا رضا** حرمت غش از باب تصرف در مال غیر بدون رضای اوست **و هذا الذی قلناه مع أنه المنساق من الاخبار یظهر بالتأمل أیضا** دلیلشان این است **إذ لو لا أن المحرم هو ما ذکرناه فإما أن یکون المحرم هو شوب اللبن بالماء فمن المعلوم أن الشوب اللبن بالماء لیس بحرام أو یکون المحرم أرض المشروب علی البیع و من المعلوم دن مجرد الارض لیس بحرام حتی إذا التفق أن لم یبع أو یکون المحرم هو انشاء البیع و من المعلوم أن المجرد الإنشاء لیس بحرام لو نبه بالغش قبل أن یبغش أو حد من ثمنه أو کذا و کذا فتعیین أن یکون الغش هو اخذ قیمة غیر المغشوش بإزاء المغشوش** همان أخذ قیمت است **و کان هذا هو المحرم و هو الذی دلت الاخبار.** البته ظاهر این کلام این است که در غش عنوان مشیر به حرمت بخشی از مفهوم غش است. پولی را که می­گیرد در مقابل چیزی که این اندازه ارزش ندارد حرام است و چیزی دیگری اینجا حرام نیست. این فرمایش به نوعی خروج از قاعده و اصل اولیه است.

### اشکال

این فرمایش محل اشکال است که به نحوی دیگران هم فرموده­اند. آنچه می­شود گفت این است که این فرمایش را در صورتی باید بپذیریم که راهی برای تصحیح تصویر درست از حرمت غش در معامله به عنوان غش نداشته باشیم. غش همان خدعه و نیرنگ و تقلب در معامله است یعنی یک نوع مخفی کاری که موجب این شده است که کلاه سر طرف بگذارد و زیانی به او وارد کند. این عنوانی است که اینجا مصداق دارد. البته شوب اللبن بالماء یا بردن در مغازه حرام نیست ولی آنچه حرام است یکی از این دو چیز است: انشاء بیع همین‌که معامله را جاری می­کند ولی این عقد در عین اینکه عقد است مصداق غش است یعنی عقدی جاری می­کند که در آن نیرنگ و تقلب است. لذا همین انشاء و خود اجرای صیغه که مصداق خدعه و نیرنگ و تقلب است حرام است به خاطر اینکه همین عمل انشاء صیغه و عقد جدی با دیگری به شکلی است که چیزی را مخفی کرده و ظاهری را نشان داده است که درواقع این‌طور نیست لذا خود این مصداق غش می­شود و حرام است. انشاء بما هو انشاء حرام نیست. انشاء عقد در جایی که ظاهرش بر خلاف باطنش باشد حرام است. لذا مقدمه حرام است و مقدمه حرام حرام نیست. مقدمه یعنی تا نباشد ذی‌المقدمه نمی­آید.

#### انشاء حرام

همه این‌ها مقدمات و اجزائی بود برای اینکه به اینجا برسد که مقدمه حرام هیچ‌وقت حرام نیست. چه عدمی باشد چه وجودی. اینجا تولیدی نیست برای اینکه می­تواند مشروب کند ولی عقد نخواند. نیت تولید نمی­کند اگر آن نباشد اینجا صدق نمی­کند و غش نمی­شود. انشاء روی چیزی آمده است که آنجا شوب لبن بماء شده است لذا عرف می­گوید خود این مصداق خدعه و نیرنگ است. خدعه و نیرنگ مفهومی انتزاعی است و یک مفهوم حقیقی نیست که بگوییم خدعه و نیرنگ مفهوم عرضی جوهری است. لذا وقتی انشاء روی چنین موضوعی آمد عرف می­گوید این خدعه و نیرنگ است و حرام. می­گوییم عقدی که می­خوانی و دیگری را فریب می­دهی بما هو انشاء حرام است. این غیر از آن است که بعد پول را می­گیرد و در آن تصرف می­کند. قبل از آن هم خود اینکه عقد بخواند ولو اینکه فسخ کند و طور دیگری شود و شرایط طوری نشود که او در این مال تصرف کند اصل اینکه در مقام نیرنگ برآمده و کاری می­کند که کلاه سر دیگری می­رود می­گوید حرام است یعنی شما فعلی انجام دادید که تقلبی بود و فعل واقعی نیست و ظاهر بر خلاف واقع بود.

#### انشاء مقید

ثانیاً می­شود بگوییم اگر کسی بگوید چنین چیزی به تنهایی نمی­شود تصویر دوم را می­گوییم که این انشائی که مقید است به دنبال مبادله بیاید یعنی مبادله و دست‌به‌دست شدن خارجی هم وجود داشته باشد و با آن قید این خدعه محقق شود. عرف می­گوید این انشاء که مقید به این است و دنبالش دادوستد است یعنی مال را می­دهد و پول را می­گیرد خدعه است و فرد تقلب کرد. عقدی خواند که به دنبال آن اضرار است و اضرار هم اضرار مخفیانه است. اضراری است مخفیانه که کلاه سر طرف رفته است نه اضرار آشکار و همین موضوع حرمت است؛ یعنی عقد و انشائی که یترتب علیه التبادل. می­گوییم این حرمت دارد منتهی مشروط به شرط متأخر؛ و کم له من نظیر این امری که به دنبال آن تبادل می­آید و مصداق خدعه می­شود.

#### خروج انشاء از موضوع

تصویر سوم این است که بگوییم صرف انشاء هم مثل شوب اللبن بالماء خارج از موضوع است. خواندن این انشاء با انشائات دیگر فرقی ندارد و خارج از موضوع است. موضوع غش همچون مفهوم غش همان اضرار تقلب آمیز است. ضرر زدنی است به خاطر تقلب. این اضرار تقلب آمیز و گرفتن مال و به شکل معاطاتی و عمل خارجی مصداق غش و خدعه و نیرنگ است. آن عملی که مال را می­دهد و این را می­گیرد گاهی هم عقد نمی­خواند و معاطاتی است. مالی را می­دهد و آن را می­گیرد این مصداق خدعه و غش است؛ یعنی موضوع خدعه و غش عملی است که در آن اضرار تقلب آمیز و اضرار مخفیانه است که عمل خارجی است نه عمل مقدماتی و نه صیغه آن. دادوستد خارجی درواقع موضوع و مصداق غش است. به نظر می­آید که تصویر دقیق­تر در میان این سه تصویر همین تصویر سوم است؛ یعنی آنچه در او ضرر مخفیانه به دیگری وارد کرده و تقلبی در او وجود دارد همان عمل خارجی است که می­دهد و می­گیرد و این عمل مصداق فریب است؛ یعنی اینکه این را می­دهد و می­گیرد.

#### ظاهر کلام

تصویر سوم با فرمایش مرحوم ایروانی خیلی نزدیک می­شود که ظاهر بیشتر هم این است. منتهی تفاوتی دارد که این تفاوت راه این تصویر را از آنچه ایشان می­فرمایند جدا می­کند و آن تفاوت این است که ایشان می­فرماید که اصلاً اینجا قبل از اینکه آن مال را تصرف کند امر محرمی وجود ندارد. معامله در اینجا حرمت تکلیفی ندارد بلکه حرمت وضعی را دارد یعنی معامله باطل است. أکل مال بالباطل است یعنی معامله باطل است و معامله که باطل شد تصرف در ثمن جایز نیست. ما می­گوییم اینجا حرمت تکلیفی وجود دارد یعنی در این عمل با قطع‌نظر از اینکه او تصرف در این مال کند کار حرامی انجام داده است و با قطع‌نظر از اینکه تصرف خارجی در آن مال کند کار حرامی انجام داده است. حرمت تکلیفی را انجام داده است. این حرمت تکلیفی مضاعف هم دارد چون اضرار مطلقاً حرام است ولی این اضرار تقلبی است و به شکل تقلب ضرر و زیانی را به کسی وارد می­کند. در این تبادل زیانی به دیگری وارد می­کند و می­گوییم این تبادل خارجی که در دادوستد می­شود تبادل تقلبی است که اگر او می­دانست این کار را نمی­کرد و حرمت تکلیفی دارد؛ یعنی این مصداق غش است نه اینکه غش عنوانی است که مشیر به یک عنوان دیگر است. علت این است که غش عنوانی انتزاعی است و این عمل مصداق واقعی این عنوان انتزاعی است نه اینکه عنوان انتزاعی مشیر به عنوان دیگر است.

#### وجه تفاوت

دو نکته است که تفاوت دارد. یکی اینکه خود این مصداق واقعی غش است نه اینکه غش را حمل بر معنای غیر ظاهری کردیم. معنای واقعی غش مفهومی انتزاعی و مصداقش تبادل است. تبادلی ست که در آن مخفی کاری وجود دارد. دوم اینکه خود این با قطع‌نظر از حکم وضعی و تکلیفی متأخر در بطلان معامله است یعنی قبل از اینکه بگوییم معامله باطل است یا باطل نیست خود این عمل حرام تکلیفی است ولو اینکه بگوییم معامله باطل نباشد؛ یعنی به خاطر این عقاب می­شود ولو اینکه معامله درست است. این دو فرق ما با ایشان است و لذا فرمایش مرحوم ایروانی فرمایش دقیقی است ولی این دقت کمک می­کند که منشأ انتزاع غش را دقیق پیدا کنیم اما نه اینکه بگوییم حرمت تکلیفی اینجا نیست که واقعاً حرمت تکلیفی وجود دارد و نه اینکه بگوییم غش ناظر به چیز دیگری است و موضوعیت ندارد که غش موضوعیت دارد و مفهومی انتزاعی است که منشأ انتزاعش تبادل همراه با اخفاء است و حرمت تکلیفی دارد البته با قطع‌نظر از اینکه بگوییم معامله باطل است یا باطل نیست.

### جمع­بندی

گفتم چند اشکال به کلام مرحوم ایروانی وارد است:

1. یکی بحث کذب است. ایشان کذب را گفته است ولی در کلام بعد این‌طور است که متوجه شده است که همیشه کذبی نیست. گاهی بدون اینکه چیزی بگوید کالای مغشوش را عرضه می­کند و می­خرد.
2. فرموده­اند که غیر از حکم وضعی چیز دیگری نیست. بعضی مثل آقای مکارم این را قبول دارند و می­گویند اینجا اگر جزء جزء شود اشکالی ندارد ولی اگر جمع شود اشکال دارد. منتهی این کلام من حرف خیلی دقیقی نیست برای اینکه **شوب لبن بالماء** مقدمه آن است و نه تمام خدعه است نه جزء خدعه بلکه مقدمه خدعه است. ظاهر را نمی­توانیم اخذ کنیم. لذا خود این غش نیست نه خودش به تنهایی نه جزء آن ولی مقدمه است و تا وقتی که تبادل نشده است و خدعه­ای به کسی نزده حتی اگر عقد هم خواند شود ولی دنبالش چیزی نیاید حرام نیست. خدعه این است که بگیرد و بستاند یعنی طرف کلاه سرش برود و الا اگر شوب لبن کرد و عرضه کرد و عقد خواند ولی به دنبالش فسخش کرد و کلاه سرش نرفت غش نیست. اینجا سؤال می­کنیم که اگر کسی شوب لبن بالماء کرد و به نیت آن را هم داشت آیا این خدعه است یا جزء خدعه­؟ وقتی تحلیل عقلائی داشته باشیم یعنی تبادلت اشکال دارد. این چون مقدمه است اشکالی ندارد لذا تا تبادل نکردی مانعی ندارد.

## تفسیر آیاتی از سوره نور

در سوره نور آیه شریفه 36 آمده است **اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فیها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ في‏ زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضي‏ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى‏ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عَليمٌ (**نور/37) که می­فرمایند خداوند به دو نور اشاره کرد یک نور تکوین و یک نور تشریع و بعد خداوند اشاره به **في‏ بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فیها اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فیها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ (**نور/36) دارد. در روایات آمده است مقصود از بیوت، بیوت انبیاء و اولیاء و علماء است. مقصود گل و خشت خانه نیست. شخصیت حقوقی و جایگاه و پایگاه معنوی خانه است.

1. کلمه بیت در قرآن گاهی به معنای بیت مادی به کار رفته است که آثار و منافع مادی بیت و اینکه مسکن است موردتوجه قرار گرفته است.
2. گاهی بیت با حیثیت معنوی به کار رفته است مثل بیت‌الله و امثال این. بیوتی که اینجا گفته می­شود از قسم دوم است. می­فرماید این نور الهی که نور تشریع خداوند است در خانه­هایی متجلی می­شود. در روایات اهل سنت آمده است که ابوبکر سؤال کرد که آیا خانه حضرت علی و حضرت فاطمه**سلام­الله­علیهما** از این بیوت است؟ حضرت فرمود مَن ابرزهما خانه علی و فاطمه **سلام­الله­علیهما**.
3. گاهی بیوت به مساجد اطلاق می­شود **في‏ بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ.** بیوت یعنی مجموعه­هایی که در آن نور هدایت الهی تجلی کرده است و جایگاه انسان‌های بزرگی است.

لذا می­تواند مدرسه یا مسجد یا حوزه یا خانه شخصی باشد یا بیوت انبیاء و اولیاء یعنی خانه­ها و پایگاه­های هدایت الهی که (**يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ**)و(**مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فیها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ في‏ زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ**) این نور در خانه­هایی تابیده استکه **في‏ بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ.** خدا اجازه نداده است که هر خانه­ای بلند داشته شود. **ترفع** در اینجا بلند مرتبگی معنوی و تکریم و تجلیل است. خدا نمی­خواهد درِ هر خانه­ای باز باشد و هر خانه محل رفت و آمد و الهام‌گیری دیگران باشد. خانه­های ویژه­ای وجود دارد و تنکیر هم برای تعظیم است از جمله **فی بیوتٍ** و **رجالٍ.** خانه­هایی که در آن مردان و بزرگانی هستند. ارزش و عظمت این خانه به سنگ و چوب و بنا نیست. این ارزش از یک طرف به خاطر این است که جلوه **یهدی الله لنوره** است که در آیه قبل است و از طرف دیگر به خاطر **رجالٍ** است. ارزش شهرها خانه­ها و مساکن و همه امور مادی و فیزیکی در پرتو ساکنان آن خانه است. انوار معنوی است که در خانه­ها تابیده می­شود. **فی بیوت** یا متعلق به **مشکاة** است یا متعلقبه **یهدی الله لنوره من یشاء** در آیه قبل؛ یعنی نوری که اینجاست آن نور الهی است که این بیوت را حقیقتاً بیوت کرده است **و اذن الله أن ترفع** خانه­هایی که خدا اجازه داده است که بلند مرتبه باشند و یذکر فیه اسمه. خدا إذن تکوینی و تشریعی داده و زمینه را فراهم کرده است که أن یذکر فیه اسمه. ارزش این خانه­ها به این است که ذکر خدا در او وجود دارد و قوام این ارزش و جایگاه بلند این خانه­ها و مراکز به این است که یاد خدا در آن اقامه می­شود و انتشار پیدا می­کند. **وَ يُذْكَرَ فیها اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فیها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ** پس یکی یذکر بود و بعد یسبح. در این خانه تسبیح می­شود. تسبیح مکمل ذکر است. بعضی فرموده­اند که اینجا تسبیح را آورده ولی حمد را نیاورده است در حالیکه یذکر خودش حمد و ثنا و ستایش خداست که ذکر قلبی است و در زبان تجلی پیدا می­کند. در کنار این حمد تسبیح و تنزیه خداست. هر قدر ذهن ما برای توصیف و تصویر عظمت اسماء و اوصاف خدا تلاش کند و جلو برود، آخرش محدود است و نمی­تواند احاطه پیدا کند و لذا هیچ حمدی بدون تسبیح کامل نیست. در حقیقت حمد و تسبیح دو روی یک سکه هستند ثنا و ستایش نامحدود. اگر بدون توجه به این تنزیه باشد ثنا و ستایش بی­ارزش است. ثنا و ستایشی که همراه با توجه به این باشد که من محدود هستم و آن نامحدود و من شعاعی از دور تصویری ناقص و ضعیف را می­فهمم ارزش دارد. خانه­هایی است که در آن حمد و ذکر و توجه به خدا وجود دارد و همزمان هم تسبیح خدا می­شود یعنی توجه به این دارند که اینجا حمد و ذکر خدا در حد توان ناقص و عقل قاصر و فهم ناچیز و ضعیف درباره خداست. **لا یبلغ مدحته القائلون و لا یحصی نعمائه العادون و لا یؤدی حقه المجتهدون** **- الحمدالله الذی لا یبلغ مدحته القائلون**. هر چقدر زبان گویایی و سخن رسائی داشته باشد، هر چقدر فصیح و بلیغ باشد و هر چقدر در بیان قوی باشد ولی **لا یبلغ مدحته**. این مدح به عظمت آن بی­نهایت قد نمی­دهد. این مدح و ثنای ما به آن عظمت قد نمی­دهد. دست ما کوتاه و خرما بر نخیل. ما هر چقدر قد بکشیم و عقلمان را بالا ببریم این مدح و ثنایی که می­خوانیم و بر زبان و ذهن ما در دعای جوشن و جاهای دیگر جاری می­شود آخر از ذهن ماست و این به عظمت بیکران حضرت حق قد نمی­دهد و لذا یذکر و یسبح. ولی این ذکر و توجه همراه با تفتن به این است که این به آنجا قد نمی­دهد. یسبح و تنزیه می­کنیم عظمت بی­کران خدا را از این حمد و ثنا و احیاناً ذکر بالغدو. این تسبیح و ذکر در این خانه پیوسته است **بالغدو و الاصال**. در حوزه و هر جایی که قرار گرفتیم باید آدم‌هایی باشیم که دامنه مدیریت و کار و تبلیغ ما چنین بیوتی شود یعنی با شعار وجودی ما و با نفس رحمانی ما عالم نورانی شود. این آنی است که آیه ما را به آن دعوت می­کند. آمدن در حوزه برای این است که این مسیر را طی کنیم و خانه ما و جای کار و تبلیغ ما **بیوت أذن الله أن ترفع و یذکر فیه اسمه یسبح له** شود. رجال ساکن این خانه­ها کسانی هستند بالغدو والآصال. صبح که بلند می­شوند با ذکر خدا وارد میدان کار می­شوند و روز که با پایان می­رسانند از کدورت‌ها با تسبیح خدا بیرون می­آیند. **لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله.** هیچ چیزی آن‌ها را زا یاد خدا باز نمی­دارد. ذکر وجود دارد تسبیح وجود دارد اصل ذکر و تسبیح مستمر و پیوسته است همراه با اینکه هیچ چیزی نمی­آید زنجیره پیوسته ذکر و تسبیح خدا را پاره کند. **لاتلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله بیع و تجارة** به خاطر این است که همه را سرگرم می­کند که سود برد یا نبرد کلاه سرش نرود. البته این القاء خصوصیت می­شود و موضوعیتی ندارد همه سرگرمی‌های دنیا این سرگرمی‌های **لا تلهیهم عن ذکر الله** باشد. هیچ یک از این سرگرمی‌ها آن‌ها را سرگرم نمی­کند. رفتن در بازار و سخن و درس و آمد و رفت همه این مشغله­ها آدم‌ها را مشغول به خود می­کند اما این‌ها ضمن این مشغله­ها یک مشغله اصلی دارند که هیچ‌وقت فراموش نمی­شود و آن **ذکر الله** است **لا تلهیهم تجارة و بیع عن ذکر الله و إقام الصوة.** این ذکرهایی که اینجا بود ذکرهای قلبی و تجلی این در عمل است. **إقام الصلوة و ایتاء الزکوة** رابطه انسان با دیگران است. این ذکر قلبی پیوسته مستمری بر تمام وجود این‌ها حاکم است و این ذکر چنان عمیق است که هیچ چیزی آن‌ها را از ذکر باز نمی­دارد و این ذکر در عمل عبادی و اجتماعی­شان هم تجلی کرده است. **یخافون یوما تتقلب فیه القلوب الابصار** تا اینجا تذکر به خدا بود. **یخافون** تذکر به معاد است و این‌ها قلب‌هایی هستند که در آن قلب‌ها مملو از خوف روزی است که **تتقلب فیه القلوب والابصار** چشم و گوش‌ها دگرگون می­شود؛ یعنی چشمهای غیبی ما در قیامت باز می­شود و قلب‌های ما چیزهایی می­فهمند که اینجا نمی­فهمد. از آن روز بزرگی که **تتقلب فیه القلوب و البصار** است می­ترسند. این تصویر آیه از گروهی از انسان‌هاست که آدم‌های بزرگی هستند و مصداق بارزش ائمه هدی و اولیای الهی است. خطبه حضرت امیر ذیل این آیه بخشی از اوصاف و حالت‌های آن‌ها در هدایت و تبلیغ می­گوید. این خانه­ها که این‌ها در آن ساکن هستند مشعل هدایت و منبع نور و مایه رستگاری و سعادت دیگران می­شود. این ارزش بزرگی است که ما باید کسب کنیم که از فعل لازم بودن بیرون بیاییم و متعدی شویم. جایی و کسی شویم که با او دیگران هدایت می­شوند. آیه بعدی هم **لیجزیهم الله أحسن ما عملوا** یعنی از آنچه انجام دادند بیشتر می­دهد **و یزیدهم من فضله** از آن هم بالاتر می­آید بیش از آن فضل می­دهد **و الله یرزق من یشاء بغیر حساب** از آن هم بالاتر این است که خداوند بی حساب این‌ها را مورد لطفش قرار می­دهد. آیه بعد سه مرحله دارد:

1. آدم‌هایی که به این درجه رسیدند که **لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکرالله و یسبح فیها بالغدو والآصال** و خانه­های آن‌ها منبأ نور الهی شده است.

2. **لیجزیهم الله احسن ما عملوا** و از این بالاتر **و یزدیهم من فضله**

3. از این بالاتر **والله یرزق من یشاء بغیر حساب** این چیزی است که باید در ما باشد.

آنوقت تبلیغ و سخن و گفتار ما می­تواند منشأ هدایت باشد.